

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)

سال بیست و دوم، دوره جدید، شماره ۱۳، پیاپی ۹۹، بهار ۱۳۹۱

## در کنار بلشویک‌ها یا بر کنار از آن‌ها: بیان رویدادی از تضاد نظریه و عمل در جمهوری شورایی گیلان

### فرهاد پوریانژاد<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۰/۶/۱

تاریخ تصویب: ۹۱/۹/۱۱

#### چکیده

جنبش جنگل در حیات سیاسی نظامی خود، مراحل متفاوتی را از سر گذراند. جان‌مایه این جنبش، مخالفت با حضور استعمارگران روس و انگلیس و ضدیت با استبداد داخلی بود. رهبر فرهمند آن، میرزا کوچک‌خان، از مشروطه‌طلبان متدینی بود که حیات شخصی خود را وقف پیشبرد اهداف جنبش کرد. با وقوع انقلاب کمونیستی در روسیه، جنبش جنگل که دوره فتور خود را می‌گذراند، وارد مرحله جدیدی از تکاپوهای خود شد. به نظر می‌رسد انقلاب بلشویکی با اهداف آرمان‌گرایانه خود، جنبش را از رکود نجات داده است؛ اما روند رویدادهای بعدی نشان داد که جنبش به شدت دچار تضادهای ژرف در هویت ایدئولوژیک و نیز اهداف خود شده بود. جنبش و رهبر آن، متعلق به سرزمینی بودند که پایداری سنت، ویژگی بارز آن بود؛ اما انقلاب

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد آباءه، استان فارس f.pouria@gmail.com

بلشویکی، اگرچه از صافی تفکرات لنین گذشته بود، رهاورد مدرنیسم غربی به حساب می‌آمد. پُر واضح بود که در لحظه‌ای تعیین‌کننده از تاریخ، تضاد سنت و مدرنیته یا بهتر بگوییم، تضاد نظریه و عمل، خود را در عرصه و بستر واقعیت موجود جامعه نشان خواهد داد. مشخصاً هیچ‌کدام از طرف‌ها بهره‌شایانی از این ستیز نبردند: هم آرمان‌های بلشویکی به سبب پایداری سنت و حاملان آن، یعنی رهبر جنبش، یاران او و مردم اکثراً کشاورز گیلان، صورت عملی به‌خود نگرفت و هم جنبش جنگل توسط بلشویک‌ها فرو گذاشته شد و سرانجام، از هم پاشید.

**واژه‌های کلیدی:** جنبش جنگل، میرزا کوچک‌خان، بلشویک‌ها، تضاد نظریه و عمل، سیاست واقع‌گرایی.

#### مقدمه

در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۹ ش. (۱۸ می ۱۹۲۰ م.)، نیروهای شوروی به ایران حمله و بندرانزلی و سایر مناطق ساحلی را تصرف کردند. شوروی‌ها یا همان بلشویک‌ها، میرزا کوچک‌خان و یارانش را به کمونیست شدن و نیز کمونیستی کردن گیلان ترغیب کردند. میرزا کوچک‌خان پس از رفع تردیدهای درونی، به‌همراه بسیاری از یارانش و نیز کمونیست‌های روسی و ایرانی، جمهوری شورایی گیلان را که بی‌تردید نخستین نظام جمهوری در ایران بود، تشکیل داد. جنبش جنگل پس از مدت‌ها رخوت، به اوج خود بازگشت و بیش از یک سال دیگر به حیات خویش ادامه داد. در این یک سال و اندی، وضعیت جنبش آن‌چنان هم که تصور می‌شد باثبات نبود و ناهمسازی‌های بسیاری، چه در نظریه و چه در عمل، در آن نمود پیدا کرد. هم‌زمان با به اوج رسیدن ناهمسازی‌ها، لندن و مسکو با یک توافق‌نامه تجاری، جنبش را به پرتگاه هدایت کردند و سرانجام، رضاخان اقدام آن‌ها را تکمیل کرد. این مقاله می‌کوشد تاریخچه جنبش جنگل را از حمله شوروی‌ها به انزلی تا سقوط جنبش، با تمام ناهمسازی‌های نظری و عملی‌اش، بررسی کند. افزون بر این، تلاش

می‌شود که تضادهای درونی جنبش جنگل و نقش شوروی در دامن زدن به این تضادها و سپس، رویکرد دوگانه این کشور در تعامل با جنبش که در فروپاشی آن تأثیر بسیار داشت، نشان داده شود. پرسش بنیادین این است که آیا سیاست دوگانه شوروی جنبش را به سمت سقوط هدایت کرد یا اینکه ریشه‌های این سقوط را باید در سامان سیاسی، اقتصادی و، بیش از همه، دینی و ذهنی جامعه سنتی ایران و رهبران جنبش جست‌وجو کرد؟ نگارنده می‌کوشد با به‌کارگیری منابع اصیل و تحقیقی، سیمای متفاوت جنبش، تضادهای حاکم بر آن، رویکرد دوگانه شوروی و سرانجام، شالوده‌های فروریزی جنبش را بکاود.

### ۱. اتحاد ماسه نرم و دریا

جنبش جنگل در تابستان ۱۲۹۸ ش. (۱۹۱۹ م.)، مرحله نزولی خود را طی کرد و به‌نظر می‌رسید همین روند ادامه پیدا کند؛ اما رویدادهای انقلابی روسیه فصل جدیدی در تجدیدحیات جنبش آغاز کرد (Dailami, 1990: 46). «بلشویک‌ها»<sup>۱</sup> پس از انقلاب کمونیستی، آرام‌آرام با عقب نشانیدن نیروهای متفق و سلطنت‌طلبان، موسوم به «سفیدها»<sup>۲</sup>، که رهبرشان، آنتوان ایوانوویچ دنیکن<sup>۳</sup> بود، سرانجام به سواحل دریای خزر رسیدند. آن‌ها در آن زمان نیت خود را آشکار نکردند، اما روند رویدادهای بعدی نشان داد که می‌خواستند نه تنها گیلان و جنبش جنگل، که تمام ایران را به سمت یک جمهوری شوروی سوسیالیستی سوق دهند (پرسیتس، ۱۳۷۹: ۹). میرزا کوچک‌خان در نطق کوتاهی، با به‌کار بردن عبارت «نور خیره‌کننده» در وصف انقلاب کمونیستی روسیه، به استقبال بلشویک‌ها رفت (شاکری، ۱۳۸۶: ۲۳۸).

۱. بلشویک‌ها (bolsheviks) به طرفداران بلشویسم، به‌رهبری لنین، گفته می‌شد. نظریه‌های لنین درباره انقلاب فوری و برقراری بی‌قید و شرط دیکتاتوری پرولتاریا بود و در مقابل، منشویک‌ها (mensheviks) تحت رهبری پلخانوف و مارتوف قرار داشتند که طرفدار پیمودن مرحله سرمایه‌داری برای رسیدن به سوسیالیسم بودند. در این باره، نگاه کنید به Volkogonof, 1994: 77- 102 و Wolfe, 1964: 301- 302.

2. The Whites

3. Antoine Ivanovi Denikin

روس‌ها از مدت‌ها قبل، با فعالیت‌های میرزا کوچک‌خان آشنا بودند. بلشویک‌های قفقاز و ترکستان رویه ضدانگلیسی او را می‌ستودند؛ اقدامات او را از نظر اهداف تبلیغاتی، مهم می‌پنداشتند و او را «سوسیالیست آشوبگری» می‌دانستند که نظریه و عملش پیوند نزدیکی با کمونیسم دارد (Eudin & North, 1957: 177). در چرایی استقبال میرزا کوچک‌خان از بلشویک‌ها و تمایل او به سوسیالیسم، یک شاهد عینی معتقد است که چون میرزا کوچک‌خان می‌ترسید کمونیست‌های ایرانی عضو «حزب عدالت»<sup>۱</sup> رهبری جنبش جنگل را برعهده گیرند، به بلشویک‌ها و سوسیالیسم روی آورد (یقیان، ۱۳۶۳: ۴۸۱). اما میرزا اساساً تربیتی دینی داشت؛ مسلمانی تمام‌عیار بود، سازش‌ناپذیر و وطن‌پرست که تنها هدفش، رهایی ایران از سلطه خارجی و فساد داخلی بود. این رهبر (به‌زعم برخی از بلشویک‌ها) جنبش آزادی‌خواهی ایران، ابتدا در روی آوردن به بلشویک‌ها تردید داشت، اما هنگامی که کمونیست‌های حزب عدالت قصد پیش‌دستی بر او کردند، و بلشویک‌ها نامه‌ای تهییج‌کننده به وی نوشتند و او را «رئیس کل رنجبران ایران» خطاب کردند، تردیدهایش به پایان رسید و در اقبال به شوروی مصمم شد؛ با این حال، تناقضات فکری تا پایان جنبش، او را رها نکرد (Dailami, 1990: 51; Idem, 1992: 61).

به هر روی، بلشویک‌ها در ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ ش. (۱۸ می ۱۹۲۰ م.) وارد انزلی شدند. نخستین هدف آنان، اخراج انگلیسی‌ها از بندرانزلی و سپس، تصرف آنجا و هدف بزرگ‌ترشان، فراهم کردن بنیادهای «جبهه شرقی انقلاب جهانی» بود. برای رسیدن به این هدف، باید با میرزا کوچک‌خان تماس می‌گرفتند و جنبش او را به سوی سوسیالیسم و سرانجام، «شوروی کردن ایران» سوق می‌دادند (پرسیتس، ۱۳۷۹: ۲۵-۲۶). به نظر صباحی، میرزا کوچک‌خان امیدوار بود بلشویک‌ها را تحت تأثیر قدرت خود قرار دهد. او مایل بود با اجرای شرایط خویش به آن‌ها پیوندد و ظهور مجدد نیروهای روسی (این بار با هویتی جدید) نگرانی ژرفی در او به وجود آورده بود. آن امید و این نگرانی، کشمکش طولانی در او پدید آورد؛ کشمکش که تا آخر جنبش با او

۱. پس از نخستین کنگره حزب در تابستان ۱۹۲۰ م. (۱۲۹۹ ش.) در انزلی، به «حزب کمونیست ایران» تغییر نام داد.

همراه بود و نتوانست آن را حل کند. اما نهایتاً با تحریک احسان‌الله‌خان دوستدار بر آن شد به ملاقات دریادار فتودور راسکولنیکف<sup>۱</sup> برود (Sabahi, 1990: 80).

میرزا کوچک‌خان در میان ابراز احساسات شدید اهالی بندرانزلی، در ۳۱ اردیبهشت ۱۲۹۹ ش. (۲۱ می ۱۹۲۰ م.)، وارد این شهر شد. در همین روز، با بلشویک‌ها دیدار کرد. اعضای حزب عدالت نیز در این دیدار حضور داشتند. این حزب در ۱۹۱۷ م. (۱۲۹۶-۱۲۹۷ ش.) در باکو و توسط سوسیال‌دموکرات‌های کهنه‌کار هوادار بلشویسم به وجود آمده بود. ارگان حزب عدالت، روزنامه فارسی - ترکی حُریت بود و اتحادیه‌هایی از کارگران ایرانی شاغل در حوزه‌های نفتی باکو را تشکیل می‌داد. بیشتر رهبران حزب از روشن‌فکران آذربایجان بودند که از سال ۱۹۰۶ م. (۱۲۸۴-۱۲۸۵ ش.) به بعد، با بلشویک‌ها همکاری نزدیکی داشتند و برای محقق کردن آمال و آرزوهای آرمان‌شهر کمونیسم به ایران آمده بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۴۲). در ملاقات فوق‌الذکر، نخستین نشانه‌های اختلافات فکری آشکار شد. میرزا کوچک‌خان اصرار داشت که نباید در گیلان تبلیغات کمونیستی به راه انداخت؛ زیرا ایرانیان مذهبی‌اند و تبلیغات ضد مذهبی کمونیست‌ها باعث روی گردانی مردم از انقلاب کمونیستی خواهد شد. در مقابل، بلشویک‌ها پیروی از عقاید و باورهای مردم را به معنای پذیرش چیرگی انگلستان و مانعی فکری در برابر پذیرش عقاید کمونیستی می‌دانستند. بدین ترتیب، روز نخست مذاکرات، بدون دست‌یابی به نتیجه‌ای ویژه، پایان یافت (فخرایی، ۱۳۵۴: ۲۴۳).

روز بعد، سرگو اورژونیکیدزه<sup>۲</sup>، انقلابی مشهور گرجی تبار و کمیسر عالی قفقاز که با میرزا کوچک‌خان از دوره مشروطیت آشنایی داشت، با مأموریتی ویژه از طرف دولت بلشویکی وارد انزلی شد و نقش مهمی در ایجاد توافق بین میرزا کوچک‌خان و راسکولنیکف ایفا کرد. در ۸ خرداد ۱۲۹۹ ش. (۲۷ می ۱۹۲۰ م.)، دیداری سه‌نفره صورت گرفت. بنابر گزارش منابع ایرانی، اجرا نشدن اصول کمونیسم، تأسیس جمهوری انقلابی موقت، تأسیس مجلس منتخب مردم پس از ورود به تهران، سپردن سرنوشت انقلاب به ایرانیان و دخالت نکردن روس‌ها، دادن سلاح و مهمات

1. Admiral Feodor Roskolnikov

2. Sergo Ordzhonokidze

به بلشویک‌ها به شرط پرداخت پول، آزاد کردن کالاهای تجار ایرانی در باکو و واگذاری کلیه مؤسسات تجاری روسیه تزاری در ایران به ایرانیان، مهم‌ترین بندهای توافق‌نامه این دیدار بود (جنگلی، ۱۳۵۷: ۱۳۹؛ گیلک، ۱۳۷۱: ۲۷۳). میرزا کوچک‌خان از مبارزه‌ای مشترک برضد نیروهای اشغالگر انگلیسی و شاه صحبت کرده و طبق گزارش اورژونیکیدزه به لنین، مذاکره درباره استقرار قدرت شوروی در گیلان و الحاق آن به این حکومت، بی‌نتیجه بوده است (Blank, 1980: 182). نکته ظریف و مهم، سیاست دوگانه یا ریاکارانه دولت بلشویکی در مسکو بود. بلشویک‌ها نمی‌خواستند رد پای شوروی در ماجرای گیلان مشاهده شود. دولت بلشویکی مایل بود کاملاً در سایه باشد و این مهم را لئو تروتسکی به کمیسر خارجه دستور داده و او به راسکولنیکف ابلاغ کرده بود. او دستور داده بود که کلیه اقدامات باید به نام جمهوری آذربایجان صورت بگیرد تا انگلستان به ماجرای گیلان مشکوک نشود (Volodarsky, 1994: 47-48). خط‌مشی روسیه این بود که حادثه انزلی را عملی خودسرانه از طرف فرمانده ناوگان محلی شوروی نشان دهد که محدود به دراختیار گرفتن کشتی‌های سفیدها به رهبری دنیکین بوده است (Yearwood, 2009: 172). بنابراین، دولت شوروی ادعا کرد که جمهوری شورایی گیلان و اقدامات راسکولنیکف ربطی به مسکو ندارد (منشور گرگانی، ۱۳۶۸: ۱۰۳-۱۰۴؛ یقیکیان، ۱۳۶۳: ۵۱-۵۲).

به هر روی، میرزا کوچک‌خان و یارانش در ۱۴ خرداد ۱۲۹۹ ش. (۴ ژوئن ۱۹۲۰ م.) وارد رشت شدند. او و احسان‌الله‌خان در میدان مرکزی شهر (سبزه میدان) سخنرانی کردند. صدرااشراف که شاهد عینی این ماجرا بوده است، گزارش می‌دهد که جنگلیان در سبزه‌میدان بدترین عبارات را نثار احمدشاه و وثوق‌الدوله کردند و میرزااحمدخان اشتری، حاکم رشت، با کمال خفت و خواری، فحش‌ها را تمام و کمال تحویل گرفت (صدرااشراف، ۱۳۶۴: ۲۵۳؛ صبوری دیلمی، ۱۳۵۸: ۱۵۴-۱۵۷). دو روز بعد، میرزا کوچک‌خان پس از سخنرانی کوتاهی به نام «جمعیت انقلاب سرخ ایران» بر سر آرامگاه دکتر حشمت اصول، سلطنت را ملغی و تأسیس «جمهوری شورایی گیلان» را اعلام کرد (Geyer, 1955: 15-17; Kapur, 1965: 171-172). او نخستین کسی بود که در ایران، نظام «جمهوری» تأسیس کرد (Hairi, 1986: 310-311). جمهوری شورایی گیلان در نخستین اقدام خود، با تلگرافی به تمام سفارت‌خانه‌های خارجی اعلام کرد که

به نام ملت ایران، الغای سلطنت و تشکیل جمهوری گیلان را اعلام می کند (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۸: ۱). همچنین، میرزا کوچک خان در پیامی به لنین، از او برای آزادی ایران و رهایی از دشمنان داخلی و خارجی یاری می خواهد و خواهان ادامه همکاری و اتحاد با دولت انقلابی روسیه می شود (Eudin & North, 1957: 97).

## ۲. آغاز ناهمسازی ها

روند رویدادهای بعدی نشان داد که ناهمخوانی در نظریه و عمل، تا چه حد برای موجودیت جنبش جنگل خطرناک است. نخستین ناهمسازی این بود که اعضای جناح چپ جمهوری شورایی گیلان، یعنی کوژانف<sup>۱</sup>، اعضای حزب عدالت باکو، احسان الله خان و خالوقربان، خواهان اعدام تمام رؤسای دستگیرشده ادارات دولتی بودند؛ اما میرزا کوچک خان با این کار مخالفت کرد. زندانیان دولتی پس از دوازده روز آزاد و بیشترشان راهی تهران شدند (صدیق، ۱۳۴۰: ۱/۲۱۲).

آنچه بر مشکلات میرزا کوچک خان افزود، اختلاف بین یاران او، یعنی جناح راست جمهوری، بود. بسیاری از روحانیان و بازاریان به تدریج خود را از او جدا و به حکومت مرکزی، انگلستان و نیروی قزاق باقی مانده از رژیم روسیه تزاری گرایش پیدا کردند. دلیل این گرایش روشن بود: جناح چپ جمهوری برنامه ای سوسیال دموکراتیک اتخاذ کرد که خواهان جدایی دین از سیاست شده و ملی گرایی را مردود شمرده بود (فخرایی، ۱۳۵۴: ۵۸). انگلستان نیز در تبلیغات خود تصویری ضد مذهبی از بلشویسم ارائه کرده و بر اذهان مردم تأثیر منفی گذاشته بود (Sabahi, 1990: 93).

افزون بر این ها، برخی از یاران نزدیک میرزا، مثل احسان الله خان و خالوقربان، جذب بلشویک ها شدند. به گفته دولت آبادی، آن ها «مجاهدنیامانی» بودند که میرزا کوچک خان بارها مقابلشان ایستاده بود تا «لقمه ای را که هنوز گیلانی استطاعت فرو بردن آن را ندارد، در دهان او نگذارند.» (۱۳۶۱: ۴/۱۴۳ و ۱۵۲). بدین سان، باد به پرچم جناح چپ جنبش می وزید و میرزا کوچک خان ظاهراً فقط می توانست نقش یک «تعدیل گر» را بین دو جناح جنبش ایفا کند (شاکری، ۱۳۸۶: ۲۴۶).

علاوه بر این، جناح چپ جمهوری شورایی گیلان با دین و مذهب مشکل داشت. میرزا کوچک‌خان، اطرافیان و قاطبه مردم گرایش‌ها و تحصیلات دینی داشتند. تکالیف و عبادات مذهبی میرزا، با وجود داشتن مسئولیت رهبری جمهوری، هرگز ترک نمی‌شد. یک بار احسان‌الله‌خان به او گفته بود که با آمدن بلشویک‌ها به گیلان، باید نماز و مذهب را کنار بگذارد (Ghods, 1989: 64)؛ اما او اهمیتی نداده بود. تقید او به مذهب چنان ژرف بود که به گزارش یک شاهد عینی خارجی، وی هنگام عبادت، هیچ کس را به خلوت خویش راه نمی‌داد و هیچ‌گاه تسبیح کهربایی‌اش را زمین نمی‌گذاشت. مردم عادی او را قدیس می‌پنداشتند و هنگام دیدنش، به سوسیس می‌دویدند و به او احترام می‌گذاشتند (کولارز، ۱۳۸۴: ۱۳۳-۱۳۴). عده اندکی از بلشویک‌ها از ریشه‌دار بودن دین در ایران آگاه بودند. برخی از سوسیال‌دموکرات‌های قفقاز به دلیل آشنایی با جامعه ایران، احترام به دین را برای ایرانیان لازم می‌دانستند. مثلاً نریمان نریمانف، رهبر حزب همت<sup>۱</sup>، بر اهمیت دین و مذهب تأکید می‌کرد و می‌گفت که در ایام مشروطیت ناچار شده بود بندهای مربوط به جدایی دین از دولت و نظام آموزشی را حذف کند تا او و سایر مبارزان مشروطه‌طلب ایرانی بتوانند نادان‌ترین بدنهاد جهان، محمدعلی‌شاه، را سرنگون کنند (Bayat, 1991: 103).

اهالی گیلان چنان دین‌خو بودند که اورژونیکی‌دزه را به دلیل ظاهرش، هم‌تراز یک مجتهد پنداشته بودند (ابراهیموف، ۱۳۶۰: ۹۳). اما بلشویک‌ها با دین سر‌ناسازگاری داشتند؛ به طوری که با فشار جناح چپ جمهوری در هفته نخست حکومت، نوزده مسجد بسته، تعلیمات مذهبی، ممنوع و رفع حجاب زنان، اجباری خوانده شد. بلشویک‌ها روحانیان مخالف این اقدامات را آشکارا تمسخر و حتی برخی از آن‌ها را دستگیر کردند تا از مردم زهرچشم بگیرند. از نظر جناح چپ و رادیکال جمهوری، دین و نمایندگان آن (روحانیان) عناصری نامطلوب برای آرمانشهر کمونیستی به‌شمار می‌رفتند (ذبیح، بی تا: ۱۰۵).

۱. درباره حزب همت، مؤسسان، باورها و عملکردهای آن به مقاله مختصر، ولی بسیار مفید زیر نگاه کنید: Swietochowski, 1978: 119-142.



جدا از مسئله دین، میرزا کوچک خان بر ناکارآمد بودن آرمان‌های کمونیستی در گیلان تأکید داشت و بر این باور بود که معتقدان به این مرام، جامعه ایران و پیچیدگی‌های آن را نمی‌شناسند (یقیان، ۱۳۶۳: ۱۰۹). نخستین بند معاهده میرزا کوچک خان با بلشویک‌ها این بود که نباید در گیلان تبلیغات کمونیستی به راه انداخت؛ اما اعضای حزب عدالت به این امر اهمیتی ندادند و با تبلیغات گسترده در اندک زمانی بیش از سیصد نفر از جوانان رشت را گرد خود جمع کردند و اعتراض‌های میرزا هم نتیجه‌ای نداشت. بنابر گزارش یک شاهد عینی، اعضای حزب عدالت هر روز برای مردم سخنرانی می‌کردند و آشکارا به تبلیغ مرام کمونیستی می‌پرداختند. در این اوضاع و احوال، اعتراضات میرزا نه تنها به تندروی‌ها پایان نداد که برعکس، سبب ژرف‌تر شدن رنجش و جدال بین جناح راست و چپ جمهوری شد (یقیان، ۱۳۶۳: ۱۱۰).

اختلاف دیگر میرزا با جناح چپ جمهوری، برسر اصلاحات ارضی بود. او با راسکولنیکف توافق کرده بود که اصول کمونیسم دربارهٔ مصادرهٔ اموال و الغای مالکیت را نباید تبلیغ و اجرا کرد. صدرا لاشراف گزارش می‌دهد که بلشویک‌ها از همان آغاز ورود به رشت، دفاتری به روستاها فرستادند؛ اما، برای مثال، یکی از دهقانان دفتر را امضا نکرده و گفته بود که «من این ملک خود را ملک ارباب می‌دانم و می‌خواهم در آن نماز به جا بیاورم... ما گاهی مال ارباب می‌خوریم، ولی خوردن مال ارباب غیر از تملک است و هرگز این کار را نمی‌کنیم (۱۳۶۴: ۲۵۶). این اقدام بلشویک‌ها، به‌طور مستقیم، سودمندی‌های اقتصادی و باورهای دینی جناح راست یا سنتی جمهوری شورایی گیلان را هدف قرار داده بود. نباید فراموش کرد که گرد میرزا را مالکان، بازرگانان، بازاریان و عدهٔ زیادی از مردم کوچه‌وبازار گرفته بودند که نماد باورهای سنتی و دینی جامعه ایران بودند. بالطبع، طبقات بالای جامعه که صاحب املاک بسیاری بودند و اصلاحات ارضی به‌زیانشان بود، از میرزا انتظار داشتند که از اجرای اصلاحات ارضی بلشویک‌ها جلوگیری کند.

### ۳. پیش به سوی کودتای سرخ

در تیر ۱۲۹۹ ش. (ژوئن ۱۹۲۰ م.) اتفاقات مهمی در گیلان روی داد. نخست، میرزا کوچک خان با نماینده دولت ملی، مشیرالدوله، دیدار کرد. این ملاقات باعث رنجش عظیم جناح چپ جمهوری شد. آن‌ها میرزا را به سازش و تبانی با دولت مرتجع و شاه، به منزله نمادهای رژیم پوسیده قدیم، متهم کردند (صبوری دیلمی، ۱۳۵۸: ۱۵۷-۱۵۸). رویداد دیگر، آمدن افرادی از سوی مسکو برای رهبری حزب عدالت بود که از لحاظ مسلکی، چهره‌هایی تندرو و رادیکال به حساب می‌آمدند و عموماً آذری یا ارمنی بودند. یکی از آنان، آوتیس میکاییلیان<sup>۱</sup>، معروف به سلطان‌زاده، بود که به باورهای رادیکال در به‌کارگیری ایده‌های کمونیستی در ایران اعتقاد داشت. مأموریت او و همکارانش - که به‌جای راسکولنیکف وارد انزلی شدند - نشان می‌داد که مسکو خواهان پیشبرد جنبه‌های نظری و عملی جمهوری شورایی است. به‌زعم مسکو، سلطان‌زاده می‌توانست نظریات کمونیستی را در گیلان به‌کار ببرد و بدین‌صورت، جنبش جنگل را تحت سلطه قدرت مسکو درآورد (37-57: 1984; Chaqueri, 1984; 112-114: 1997; Minassian). به‌نظر می‌رسد میکاییلیان و همراهانش رهنمودهایی از مسکو با خود داشتند؛ چراکه در نخستین اقدام، اولین کنگره حزب عدالت را از یکم تا سوم تیر ۱۲۹۹ ش. (۲۲ تا ۲۴ ژوئن ۱۹۲۰ م.) در انزلی تشکیل دادند (Sabahi, 1990: 96). در این کنگره بود که حزب عدالت به «حزب کمونیست ایران» تغییر نام داد (Ghods, 1989: 67). در این انجمن، سلطان‌زاده نگرانی عمیق خود از اندیشه‌ها و اعمال میرزا را ابراز و تأکید کرد که میرزا با روی آوردن به خوانین، مالکان بزرگ و فئودال‌ها، انقلاب کمونیستی را در گیلان دچار شکست خواهد کرد و حزب کمونیست ایران نمی‌تواند افکار و اقدامات او را برتابد. به‌نظر او، آزادسازی کشاورزان به‌دست فئودال‌ها و مالکان بزرگ، شوخی با اصول کمونیستی بود و حزب می‌بایست به‌شدت با آن مخالفت کند (ذبیح، بی‌تا: ۶۱-۶۲). علاوه بر این، تأکید شد که حزب کمونیست ایران در آینده، همچون سازمانی مستقل، هنگام ستیزهای طبقاتی خواهد توانست پرولتاریا (طبقه کارگر) و کشاورزان را رهبری کند (Degras, 1956: 1/ 166). اگرچه روند رویدادهای بعدی نشان داد که کاربرت نظریات کمونیستی در گیلان نتیجه‌ای نداشته، مدتی بعد

1. Avetis Mikaelian

آشکار شد که سلطانزاده نظریاتی در همسازی اصول کمونیسم با شرایط جامعه سنتی ایران ارائه داده بوده است. او ابتدا تندرو بود و به عقاید حیدرخان عمواغلی که نظریات میانه‌روی را برای پیشبرد کمونیسم در ایران ارائه داده بود - که نشان می‌داد حیدرخان شناخت خوبی از جامعه ایران داشته است - اهمیت نداد، ولی سرانجام، با شناخت هرچه بیشتر جامعه ایران، تئوری‌هایی به کمونیست‌های ایرانی عرضه کرد که شبیه آن را لنین به جامعه روسیه ارائه داده بود (Dailami, 2004: 98-99).

به هر روی، نتایج تصمیم‌گیری‌های این کنگره به‌زودی نمایان شد. شش روز بعد از اتمام کنگره در ۹ تیر ۱۲۹۹ ش. (۳۰ ژوئن ۱۹۲۰ م.)، کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران اعلام کرد که میرزا کوچک‌خان از سمت خود در دولت انقلابی برکنار شده است. بی‌هیچ تردیدی، این واقعه به‌منزله کودتای بدون خون‌ریزی علیه میرزا کوچک‌خان بود. از این رو، وی در ۱۸ تیر ۱۲۹۹ ش. (۹ ژوئیه ۱۹۲۰ م.)، در عملی اعتراض‌آمیز رشت را به سوی پناهگاه خود در جنگل ترک گفت. در ۹ مرداد ۱۲۹۹ ش. (۳۱ ژوئیه ۱۹۲۰ م.)، کمونیست‌ها کلیه ادارات دولتی را تصرف و همه کارمندان طرفدار جنگلی‌ها را دستگیر کردند. میرزا کوچک‌خان به لنین متذکر شد که به راسکولنیکف گفته بوده است که ایرانیان هنوز آمادگی پذیرش آرمان‌های کمونیستی را ندارند و سعی در تحمیل این آرمان‌ها، منجر به راندنشان به آغوش انگلستان می‌شود (Genis, 1999: 459-496). در همین تاریخ، حکومت جدید به‌رهبری احسان‌الله‌خان در رشت قدرت را به‌دست گرفت و «کمیته ملی آزادی‌بخش ایران» به‌طور رسمی اعلام موجودیت کرد (ذبیح، بی‌تا: ۶۳).

دولت کودتا، طبق رهنمودهای حزب کمونیست ایران، اقداماتی در زمینه سلب مالکیت و دریافت مالیات انجام داد. بهای کلیه اجاره‌ها به‌جای پرداخت به مالکان، به خزانه دولت کودتا واریز شد. خانه‌های مالکان بزرگ مصادره شد و برای آنکه تساوی طبقاتی رعایت شود و مردم، آن را به چشم خود ببینند، اعیان و اشراف مجبور شدند خیابان‌ها را جارو بزنند! کلیه اهالی رشت و ادار شدند علامت داس و چکش کمونیست‌ها را بر سینه بزنند. ۳۰۰ هزار تومان کمک مالی را سه‌برابر و سه‌باره از مردم گرفتند. احسان‌الله‌خان به افرادش دستور داد خانه‌های اشراف رشت را چپاول کنند و برای آنکه اثری از اشرافیت، بورژوازی و سرمایه‌داری باقی نماند و اصول کمونیسم

موبه‌مو اجرا شود، درها و پنجره‌های خانه‌های متمولان را از جا کنند! برای تکمیل اجرای اصول کمونیستی، دستور صادر شد که زادروز لنین را در رشت جشن بگیرند و سه روز تمام شهر را چراغانی کنند (منشور گرکانی، ۱۳۶۸: ۱۲۴).

بدین ترتیب، سلطان‌زاده «نظریه» داد و احسان‌الله‌خان «عمل» کرد. آنان به گونه‌ای نظریه دادند و عمل کردند که گویی ایران کشوری مبتنی بر نظام سرمایه داری است و درمقابل آن، باید آرمان‌های انقلاب کمونیستی را عملی کرد (ایوانف، بی تا: ۴۰). اشکال مهم این بود که احسان‌الله‌خان به دلیل میان‌مایگی و کم‌سوادی و سلطان‌زاده به علت ناآگاهی از شرایط تاریخی و دینی جامعه ایران، سازوکارهای جامعه پیشامدرن ایران را درک نمی‌کردند و می‌پنداشتند که با ارائه نظریه و تلاش‌های عمل‌گرایانه، این کشور به سوی انقلاب کمونیستی رهنمون خواهد شد. نه تنها در گیلان، که در تمام ایران، زمینه‌های نظری و عملی پیدایش یک دولت کمونیستی وجود نداشت. برای مثال، از صنایع جدید خبری نبود که بتوان در آن‌ها کارگر موردنظر کمونیست‌ها را یافت. میرزا کوچک‌خان این حقیقت را به روشنی دریافته و به لنین نوشته بود که به راسکولنیکف گفته است که ایرانیان آمادگی پذیرش ایده‌های آرمان‌گرایانه کمونیستی را ندارند (Sabahi, 1990: 97). یک اصلاح‌طلب هوادار سوسیالیسم بر این نکته تأکید کرده بود که تا زمانی که طبقه کارگر صنعتی به صورت نیروی اجتماعی توانمندی درنیامده باشد، سوسیالیسم نمی‌تواند در ایران جایگاهی داشته باشد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۵۸-۱۵۹). واقعیتی که حتی ایوان کولومیتسِف، سفیر دولت شوروی در ایران، نیز با عنایت به درک درست از شرایط جامعه ایران، بر آن صحه گذاشت و به مسکو گزارش کرد که به اجرا درآوردن آرمان‌های کمونیستی در ایران بیشتر شبیه به خواب و رؤیاست؛ زیرا ایران هنوز در دوران فئودالی و فاقد هرگونه پرولتاریای صنعتی است (Eudin & North, 1957: 94).

۱. Ivan Kolomitsev، دومین سفیر شوروی در ایران، پس از براوین (Bravin).

#### ۴. پایان آرمان‌گرایی و آغاز واقع‌گرایی؛ چگونه و چرا؟

ناکامی در به‌کار بستن نظریات کمونیستی در گیلان، مسکو را وادار به اتخاذ تصمیمی واقع‌گرایانه کرد. از این رو، در نخستین اقدام، حیدرخان‌عمواوغلی را به‌جای سلطان‌زاده به ایران فرستاد. سلطان‌زاده از این تصمیم مسکو اطاعت نکرد؛ بنابراین دو مرکز و کمیته که مواضع متضادی در عرصه نظری و عملی داشتند، به موجودیت خود در حزب کمونیست ایران ادامه دادند (پرسیتس، ۱۳۷۹: ۷۶-۷۷). رابطه این دو در نخستین کنگره منطقه‌ای در تاشکند در بهار ۱۲۹۹ ش. (۱۹۲۰ م.) به‌اندازه‌ای تیره‌وتار بود که بنابه نظر یک مورخ روس، معاصران این دو، این تیرگی روابط را مانع تلاش‌های انقلابی دانستند (Genis, 2000: 122-127). حیدرخان بیش از سلطان‌زاده جامعه ایران را می‌شناخت؛ از این رو، به برنامه تغییر و تحول انقلابی از نوع دموکراتیک آن اعتقاد داشت. حیدرخان در کنگره ملل شرق در ۹ شهریور ۱۲۹۹ ش. (اول سپتامبر ۱۹۲۰ م.) در باکو بر این مهم تأکید کرد که نیروی ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) در شرق قوی است و کمونیسم باید ضرورت آتی قلمداد شود، نه یک عملیات ایدئولوژیکی همراه با زور و فشار (Itscherenska, 2000: 57-78; Riddle, 1993: 114-115). پیش از این، در کنگره خرداد و تیر ۱۲۹۹ ش. (ژوئن ۱۹۲۰ م.)، نظریات تندروی سلطان‌زاده تصویب شده بود، اما حیدرخان در بیانیه‌ای که در کنگره فوق‌انتشار یافت و خود به‌طرزی توجیه‌ناپذیر در آن غایب بود (شاکری، ۱۳۸۴: ۳۱۳-۳۱۴)، اعلام کرد که ایران بیشتر به‌سوی انقلابی ملی در حرکت است تا انقلابی کمونیستی. به‌نظر او، اقتصاد ایران در مرحله پیش‌سرمایه‌داری بود؛ دولت همواره در اختیار فئودال‌ها بود؛ کارگر به‌معنای پرولتر در آن وجود نداشت؛ دین و آموزه‌های دینی، قوی و در نتیجه، روحانیان، قدرتمند و بر جامعه بی‌سواد و عمدتاً روستایی ایران تأثیرگذار بودند. با این همه، در آن تاریخ به نظریات حیدرخان اهمیت ندادند و نظریات سلطان‌زاده را تصویب کردند. در کنگره باکو، ایده‌های امتحان‌پس‌داده سلطان‌زاده در معرض نظر همگان بود. در این کنگره، نظریات تندروی سلطان‌زاده مردود و به‌جای آن، راه‌حل‌های میانه‌روتر ارائه شد. یک ماه بعد، حزب کمونیست ایران حیدرخان را به‌عنوان دبیرکل جدید کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران برگزید (رایین، ۱۳۵۸: ۱۴۸/۲). حزب اعلام کرد نظریه حیدرخان به‌دلیل توجه به اهمیت بورژوازی محلی و نفوذ روحانیان بین‌دهقانان، اتحاد همه

نیروهای ملی مترقی را مستحکم خواهد کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۴۵). سرانجام در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۰ ش. (۶ می ۱۹۲۱ م.)، توافق جدیدی بر سر همکاری با میرزا کوچک خان فراهم شد و بالأخره برای بار دوم در ۱۳ مرداد ۱۳۰۰ ش. (۴ اوت ۱۹۲۱ م.) در گیلان حکومت شورایی اعلام شد (پرسیتس، ۱۳۷۹: ۷۷).

در اینجا باید به یک نکته مهم در روابط خارجی دولت بلشویکی با انگلستان و ایران اشاره کرد و آن اینکه حیدرخان هنگامی به گیلان رسید که هنوز معاهده تجاری شوروی و انگلستان و عهدنامه مودت ایران و شوروی به امضا نرسیده بود. بی تردید پس از چهار سال جنگ توان فرسا با آلمان و متحدانش، سه سال نبرد داخلی با نیروهای سلطنت طلب دینکین و پیوتر ورائگل<sup>۱</sup>، ورشکستگی شدید اقتصادی و از همه بدتر، قحطی سال‌های پس از جنگ، بلشویک‌ها متقاعد شدند که نمی‌توانند از موقعیت ممتازی در آسیا بهره‌مند شوند. تروتسکی اذعان کرده بود که انقلاب آن‌گونه که تصور می‌شد، رام نبود که بتوان قلابه بر گردنش انداخت و به هر سویس کشاند (Degras, 1956: 1/ 229). از دیگر سو، ایران نیز بنا بر عادت تاریخی خود، خواهان برقراری «موازنه قدرت»<sup>۲</sup> بین انگلستان و شوروی بود؛ چراکه با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ م. (۱۲۹۸ ش.)، توازن سیاسی بین دو این دو کشور برهم خورده بود. از این رو، مشیرالدوله با فرستادن مشاور الممالک انصاری به مسکو و انعقاد قرارداد با شوروی، این موازنه را ایجاد کرد (Fleury, 1977: 202).

تحلیل گران خارجی بعدها در تحلیل مفاد عهدنامه مودت ایران و شوروی<sup>۳</sup>، اظهار کردند که در نگاه اول به نظر می‌رسد با توقف تبلیغات ضدانگلیسی شوروی و فراخوانی نیروهای بلشویک از گیلان، دولت ایران موفق به یک برد سیاسی در عرصه روابط بین‌الملل در مواجهه با قدرتی جدید شد. جدا از ایران، شاید این عهدنامه می‌توانست تضمین امنیت منافع انگلستان را نیز به همراه داشته باشد؛ اما گذشت زمان نشان داد که روس‌ها با تکیه بر مفاد عهدنامه، جای پای مناسبی برای

۱. Pioter Wrangle. او بعد از دینکین، رهبر روس‌های سلطنت طلب (سفید) شد.

2. balance of power

۳. درباره مفاد عهدنامه ایران و شوروی نگاه کنید به: ذوقی، ۱۳۶۸: ۵۳۲-۵۳۴ و Hurewitz, 1956: 2/ 90-94

دخالت در امور ایران پیدا کرده‌اند. علاوه بر این، روس‌ها این عهدنامه را پایه و اساس روابط دوستانه با ترکیه و سایر کشورهای آسیایی قرار دادند. بدین ترتیب، این قرارداد تا نیم قرن و اندی بعد اثرات دیرپای خود را نشان داد؛ ضربه سختی بر وجهه انگلستان در خاورمیانه زد و ثابت کرد که امپراتوری بریتانیا در این منطقه ضعیف شده است (Yodfat, 1984: 47- 50; Fischer, 2001: 537). بنابراین، انگلستان توان مالی و نظامی جدیدی برای ماجراجویی‌های دیگر، آن‌هم با رژیم نوبنیاد شوروی، نداشت. درگیری مستقیم با شوروی منجر به بحران بین‌المللی جدیدی می‌شد که روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی اول، آن را بر نمی‌تابید. از این رو، هیأتی تجاری به رهبری لئونید کراسین<sup>۱</sup> از شوروی عازم لندن شد تا مذاکراتی سیاسی - تجاری انجام دهد (Lieberman, 2007: 58- 63; Glenny, 1970: 63- 82; Yearwood, 2003: 214). مهم‌ترین بند توافق لندن - مسکو، قطع حمایت شوروی از جمهوری شورایی گیلان و عقب‌نشینی نیروهای نظامی بلشویک از آن منطقه بود (Kulski, 1959: 366). بدین سان، به قول نویسنده‌ای باریک‌بین، «فرسودگی... مرام‌ها و ایده‌آل‌ها» پس از اندک مدتی بعد از انقلاب کمونیستی آشکار (کنان، ۱۳۴۴: ۱۸۵) و نخستین گام‌های سیاست واقع‌گرایی<sup>۲</sup> با زیرپا گذاشتن آرمان‌ها و ایده‌ها برداشته شد (Abramovitch, 1962: 150).

مقامات شوروی خیلی زود به این نتیجه رسیدند که نظریهٔ صدور انقلاب به سایر نقاط جهان آن چنان سراسر نیست که بشود جنبهٔ عمل‌گرایانه به آن بخشید. آن‌ها به استقرار سوسیالیسم در شوروی بسنده (Fitzpatrick, 2001: 111- 119) و جنبش جنگل را رها کردند. فئودور روتشتاین<sup>۳</sup>، سفیر جدید شوروی در ایران، به این نتیجه رسیده بود که در برابر انگلستان، باید ظریف و باسیاست عمل کرد و هرگونه کوشش مسکو برای برپا کردن انقلاب در ایران، این کشور را بی‌درنگ به طرف انگلستان هدایت خواهد کرد (Fischer, 1951: 1/ 430). در این گیرودار که به گفتهٔ بالفور، «انکار نوعی همدلی با دیدگاه بلشویک‌ها دشوار به نظر می‌رسید» (Balfour,

1. Leonid Krassin

2. realpolitik

3. Feodor Rothstein

121- 122: 1922)، طبق معاهده مسکو- لندن و مسکو- تهران، جنبش جنگل و رهبر فرهمند آن، میرزا کوچک‌خان، و حتی حیدرخان- که به‌طور غیرمترقبه به برنامه‌ها و ایده‌های رادیکال متمایل شده بود- به حال خود رها شدند.<sup>۱</sup> حادثه «ملاسرا» که در آن، حیدرخان به قتل رسید و سپس، مرگ میرزا کوچک‌خان در کوه‌های برف‌زده خلخال، روند فروپاشی جنبش جنگل را کامل کرد.

### نتیجه‌گیری

از نظر مسکو، جنبش میرزا کوچک‌خان می‌توانست زمینه‌های انقلاب کمونیستی را در ایران فراهم کند؛ اما مسئله‌ای که کمونیست‌ها در ابتدای یورش خود به گیلان از آن غافل شده بودند، وضعیت پیشامدرن جامعه ایران بود که کمونیسم و ایده‌های آن را- که فرآورده مدرنیته غربی بود- بر نمی‌تابید. حتی غیر از ایده‌های کمونیستی، بی‌تردید به کارگیری هر نظریه دیگری، عکس‌العمل درخوری از سوی جامعه ایران نشان نمی‌داد. نکته مهم این بود که تطابق نظریات کمونیستی با واقعیات درونی جامعه روسیه به مشکل برخوردده بود، چه برسد به تطابق با ساختارهای جامعه ایران که در طول هزاره‌ها با سنت‌های عمیق تاریخی از لحاظ سیاسی و دینی هماهنگ شده بود. از این رو، تصمیم به کمونیست کردن ایران جنبه‌های بارزی از ستیز «سنت» و «مدرنیته» یا تضاد «نظریه» و «عمل» را نشان داد. نتیجه ناکامی نظری کمونیست‌ها در گیلان، روی آوردن به واقع‌گرایی در عرصه سیاست خارجی بود. پیدایی رضاخان، مقامات سیاسی مسکو را به این نتیجه رساند که باید به سیاست واقع‌گرایی- که البته هنوز برای گمراه کردن، باید نظریات و ایده‌آل‌های کمونیستی هم در آن لحاظ می‌شد- روی آورد. ازدید مسکو، رضاخان می‌توانست ایران سنتی را به وضعیت

۱. در اینجا باید به دو نهاد انقلابی به‌نام شورای تبلیغات بین الملل (سوویت‌پروپ) و نارکومیندل (کمیساریای خلقی امور خارجه) اشاره کرد که درباره تبلیغات نظری، اقدامات عملی کمونیست‌ها و سیاست خارجی اتفاق نظر نداشتند. اولی به تبلیغ و تهییج بی‌وقفه عقاید انقلابی و کاربست آن‌ها اعتقاد داشت، اما دومی این روش را نمی‌پسندید و رادیکالیسم انقلابی را مانعی در برابر دستیابی به توافق با ایران و انگلستان می‌دانست. تصور می‌شود که با فرو گذاشتن سلطان‌زاده، میرزا کوچک‌خان و حیدرخان رادیکال‌شده، نارکومیندل به اهداف خود رسیده باشد. در این باره نگاه کنید به: Ullman, 1972: 3/ 395- 417 و Volodarsky, 1994: 40- 41.



مدرن برساند؛ آن‌گاه ایران آماده انقلاب کمونیستی می‌شد. از سوی دیگر، جنبش جنگل در کشاکش تضاد نظریه و عمل از هم فروپاشید و تنها یک اشاره برای سقوط نهایی آن کافی بود. اگرچه حیدرخان با طرح نظریات میانه‌رو، بار دیگر انسجام را به جنبش بازگردانده بود، بر اثر اختلافات داخلی، جاه‌طلبی رهبران و کمک نکردن شوروی، بار دیگر اختلاف و کدورت آشکار شد. مرگ حیدرخان و میرزا، یکی پس از دیگری، نقطه پایان جنبش جنگل را آشکار کرد و آنچه باقی ماند، ناکامی یک جنبش اصلاح‌طلب و رهبران آن، ستیز باورهای کهن و نوین و رویکرد واقع‌گرایانه دولت کمونیستی روسیه در شرق بود. تضاد سنت و مدرنیته یا تضاد نظریه و عمل در جنبش جنگل، تنها روایتی کوچک از جدال‌های بزرگ‌تر مفاهیم فوق در تاریخ معاصر ایران است؛ تضاد و ستیزی که هنوز هم در عرصه‌های گوناگون در جامعه ایران تداوم دارد.

### منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳). *ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر*. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نی.
- ابراهیموف، ت. ا. (۱۳۶۸). *پیدایش حزب کمونیست ایران*. ترجمه ر. رادنیا. تهران: گونش.
- ایوانف، م. س. (بی‌تا). *تاریخ نوین ایران*. ترجمه حسن قائم‌پناه و هوشنگ تیزابی. بی‌جا: بی‌نا.
- پرسیتس، مویسی (۱۳۷۹). *بلشویک‌ها و نهضت جنگل*. ترجمه حمید احمدی. تهران: شیرازه.
- جنگلی، میرزا اسماعیل (۱۳۵۷). *قیام جنگل: یادداشت‌های میرزا اسماعیل جنگلی، خواهرزاده میرزا کوچک خان*. به کوشش اسماعیل رایین. تهران: جاویدان.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۱). *حیات یحیی*. ج ۴. تهران: عطار و فردوسی.
- ذبیح، سپهر (بی‌تا). *تاریخ جنبش کمونیستی ایران*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: عطایی.
- ذوقی، ایرج (۱۳۶۸). *تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ: ۱۹۰۰-۱۹۲۵*. تهران: پازنگ.

- رایین، اسماعیل (۱۳۵۸). *اسناد و خاطره‌های حیدرخان عمو اوغلی*. ج ۲. بی.جا. بی.تا.
- شاکری، خسرو (۱۳۸۴). *پیشینه‌های اقتصادی- اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال‌دموکراسی در آن عهد*. تهران: اختران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). *میلاذ زخم: جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران*. ترجمه شهریار خواجهیان. تهران: اختران.
- شیخ‌الاسلامی، جواد (گردآورنده و مترجم) (۱۳۶۸). *اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرار داد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس*. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- صبوری دیلمی، محمدحسن (۱۳۵۸). *نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل*. تهران: سهراب صبوری دیلمی.
- صدر، محسن (صدر الاشراف) (۱۳۶۴). *خاطرات*. تهران: وحید.
- صدیق، عیسی (۱۳۴۰). *یادگار عمر*. ج ۱. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- فخرایی، ابراهیم (۱۳۵۴). *سردار جنگل*. تهران: جاویدان.
- کنان، جرج (۱۳۴۴). *روسیه و غرب در زمان لنین و استالین*. ترجمه ابوالقاسم طاهری. تهران: ایران‌مهر و فرانکلین.
- کولارژ، یان (۱۳۸۴). *بیکانه‌ای در کنار کوچک‌خان*. ترجمه رضا میرچی. تهران: فرزانه روز.
- گیلک، محمدعلی (۱۳۷۱). *تاریخ انقلاب جنگل (به روایت شاهدان عینی)*. رشت: گیلکان.
- منشور گرگانی، محمدعلی (۱۳۶۸). *رقابت روسیه (شوروی) و انگلیس در ایران*. به کوشش محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: عطایی.
- یفیکیان، گریگور (۱۳۶۳). *شوروی و جنبش جنگل: یادداشت‌های یک شاهد عینی*. به کوشش پرزویه دهگان. تهران: نوین.
- Abramovitch, Raphael R. (1962). *The Soviet Revolution: 1917- 1939*. London: George Allen & Unwin LTD.
- Balfour, James Montcrief (1922). *Recent Hapenings in Persia*. London & Edinburgh: Black Wood & Sons.

- Bayat, Philip Mangol (1991). *Iran's First Revolution and Constitutional of 1905-1909*. New York & Oxford: Oxford University Press.
- Blank, Stephen (1980). "Soviet Politics and the Iranian Revolution of 1919- 1921". *Cahiers du monde russe et Soviétique*. Pp. 173- 194.
- Chaqueri, Cosroe (1984). "Sutanzade: The Forgotten Revolutionary Theoretician of Iran: A Biographical Sketch". *Central Asian Survey*. Pp. 57-73.
- Dailami, Pezhman (1990). "The Bolsheviks and the Jangali revolutionary movement, 1915-1920". *Cahiers du monde russe et Soviétique*. Pp. 43- 59.
- \_\_\_\_\_ "The Bolshevik Revolution and the Genesis of Communism in Iran, 1917-1920". *Central Asian Survey*. Pp. 51- 82.
- \_\_\_\_\_ (2004). "The First Congress of the Peoples of the East and the Iranian Soviet Republic of Gilan, 1920- 1921". *Reformers and the Revolutionaries in Modern Iran*. Ed. Stephanie Cronin. London & New York: Routledge Curzon.
- Degras, Jane (ed.). (1956) *The Communist International, 1919- 1943, Documents*. vol 1. New York & London: Oxford University Press.
- Eudin, Xenia Joukoff & Robert C. North (1979). *Soviet Russia and the East, 1920-1927, A Documentary Survey*. Stanford: Stanford University Press.
- Fischer, Louis (1951). *The Soviets in World Affairs; A History of Revolution Between the Soviet Union and the rest of the World, 1917- 1929*. vol 1. New Jersey & Princeton: Princeton University Press.
- \_\_\_\_\_ (2001). *The Life of Lenin*. New Haven: Phoenix Press.
- Fitzpatrick, Sheila (2001). *The Russian Revolution*. New York & Oxford: Oxford University Press.
- Fleury, Antoine (1977). *La Pénétration Allemande au Moyer – Orient, 1919-1939: Le cas de la Turquie, de l'Iran et de l'Afghanistan*. Leiden: Institut Universitaire de Hautes Etudes Internationales.

- Genis, Vladimir Leonidovich (1999). "Les Bolcheviks au Guilan: la chute du government de Koutchek Khan". *Cahiers du Monde russe*. Pp. 459- 496.
- \_\_\_\_\_ (2000). *Krasnaya Persiya: Bolsheviki v Giliane, 1920- 1921*. Moscow: MNPI.
- Geyer, Dietrich (1955). *Die Sowjetunion und Iran, Eine Untersuchung zur Aussenpolitik der UdSSR im Nahen Osten, 1917- 1954*. Tubingen: Arbeitsgemeinschaft für Osteuropaforschung, Forschungsbericht Nr.
- Ghods, Mahmud Reza (1989). *Iran in the Twentieth Century; A political History*. Boulder: Lynne Reinner.
- Glenny, M. V. (1970). "The Anglo- Soviet Trade Agreement, March 1921". *Journal of Contemporary History*. Pp. 63- 82.
- Hairi, Abdul Hadi (1986). "Ku ak Khan Djangali". *Encyclopedia of Islam*. ed. C. E. Bosworth, E. Van Dozel, B. Lewis & Ch. Platt. vol v. Leiden: E. J. Brill. Pp. 310- 311.
- Hurewitz, J. C. (1956). *Diplomacy in the Near East and Middle East; A Documentary Record, 1914- 1956*. vol 2. Princeton: Van Nostrand.
- Itscherenska, Ilse (2000). "Heydar Khan, Das Berliner Persische Komitee und die Deutschen, Interkulturelle Begegnungen in Ersten Weltkrieg". *Fremdeinsätze: Aftakianer und Asiaten in europäischen Kriegen, 1914- 1945*. Ed. Gerhard Hopp & Brigitte Reinwald. Berlin: Akademie Verlag. Pp. 57- 78.
- Kapur, Harish (1965). *Soviet Russia and Asia 1917- 1927; A Study of Soviet Policy towards Turkey, Iran and Afghanistan*. Geneve: Institut Universitaire de hautes etudes internationales.
- Kulski, Wladyslaw W. (1959). *Peaceful Co- Existence; An Analysis of Soviet Foreign Policy*. Chicago: Henry Regnery Company.
- Liberman, Simon (2007). *Building Lenin's Russia*. London: Liberman Press.

- Minassian, Talin Ter (1997). *Colporteurs du Komintern: l'Union Soviétique et les minorités au Moyen- Orient*. Paris: Presses de Science Po.
- Riddle, John (1993). *To See the Down, 1920- First Congress of the Peoples of the East (Communist International in Lenin's Time)*. New York: Pathfinder Press.
- Sabahi, Houshang (1990). *British Policy in Persia, 1918- 1925*. London: Frank Cass.
- Swietochowski, Tadeusz (1978). "The HIMÄT Party; Socialism and the National Question in Russian Azerbaijan, 1904- 1920". *Cahiers du monde russe Soviétique*. Pp. 119- 142.
- Ullman, Richard H. (1972). *Anglo- Soviet Relation 1917- 1921; The Anglo- Soviet Accord*. vol 3. Princeton & New Jersey: Princeton University Press.
- Volkogonov, Dimitri (1994). *Lenin, A New Biography, The First Account Using All the Secret Soviet Archives*. London: The Free Press.
- Volodarsky, Mikhail (1994). *The Soviet Union and Its Neighbors; Iran and Afghanistan, 1917- 1923*. London: Frank Cass.
- Wolfe, Betram David (1964). *Three Who Made Revolution*. vol 1. New York: Time Inc.
- Yearwood, Peter J. (2009). *Guarantee of Peace: The League of Nation in British Policy 1914- 1925*. New York: Oxford University Press.
- Yodfat, Aryeh Y. (1984). *The Soviet Union and Revolutionary Iran*. New York: St. Martin's Press.